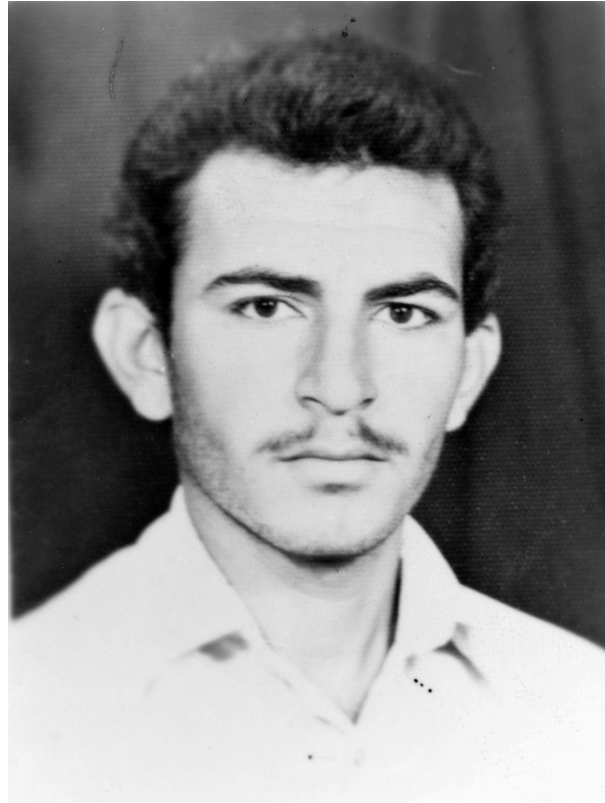


## شہید سید عبدالرسول حسینی



از تبار علی  
سامانہ جامع سرداران و دھڑا شہید استان بوشهر

نام پدر	سید محمد حسین
تاریخ تولد	۱۳۴۰/۰۱/۰۳
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۳/۱۲/۲۵
محل شهادت	جزیره مجنون
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	آموزش و پرورش
تحصیلات	دانشجو
مدفن	بشیر آباد

## زندگینامه

زندگینامه شهید

زندگی نامه شهید سید عبدالرسول حسینی

بار دیگر سخن از شهیدی از تبار هابیلیان و فرزند ولور اسلام، سخنی از شهیدی است که در کربلای خونین جنوب با ایثار خون سرخ خود همچون پتکی آهنین و محکم بر سر نامردمان روزگار فرود آمد. شهید عبدالرسول در سال ۱۳۴۰ در خانواده‌ای محروم از سلاله‌ی پاک پیامبر بنا نهاده شده بود، سید بزرگوار هم در چنین فضایی معنوی رشد و نمو نمود از همان اوان کودکی روح اسلامی در او و حرکات و رفتارش مشاهده می‌شد. علاقه به فراگیری قرآن و نماز چنان او را شیفته و مجذوب خود ساخته بود که در فراگیری تعالیم روح بخش و مقدس آسمانی همت گماشت و قرآن کریم را در مدت کوتاهی یاد گرفت. شهید در سن ۶ سالگی روانه مدرسه شد و دوران ابتدایی را در روستای همجوار سپری کرد. دوران دبیرستان شریعتی سعد آباد گذراند و پس از اخذ مدرک دیپلم به خدمت مقدس سربازی فراخوانده شد ولی باز از آنجا که علاقه شدیدی به تحصیل علم داشت در گنگور سراسری تربیت معلم شرکت کرد و با موفقیت در این آزمون قبول گردید. انگیزه اصلی ورود او به دانش سرای تربیت معلم انتخاب شغل مقدس معلمی و تربیت نونهالان و نوجوانان آینده انقلاب اسلامی بود. به همین جهت شغل انبیا را انتخاب کرد و به ادامه تحصیل پرداخت. و از ادامه خدمت سربازی مرخص گردید شهید که خود برخاسته از متن زندگی مردم محروم روستا بود و از مشکلات و محرومیت آنها رنج می‌برد به همین جهت در اوج انقلاب اسلامی به رهبری امام بزرگوارمان فرصت را غنیمت شمرده و برای کوتاه کردن دست ظالمان و جباران مخصوصاً فئودالها و خوانین و کدخدایان آن روز روستا که سالیان سال بر کرده مردم فقیر سوار شده بودند و به آنها ظلم و ستم می‌کردند با همکاری دیگر برادران حزب الهی این روستا علیه این نوکران اجنبی و سرنگونی رژیم شاه پرداخت. شهید سید عبدالرسول یکی از اعضای فعال انجمن اسلامی و عضو شورای بسیج بشیر آباد بود و در طول این مدت خدمات ارزنده‌ای به روستا و مردم محل نمود او در برگزاری نماز جماعت و دعا‌های کمیل و توسل نقش ارزنده‌ای داشت. وی از خانواده‌های معظم شهدا بازدید می‌کرد و از نزدیک با مسائل و مشکلات آنان آشنا می‌شد و آنان را دل‌داری می‌داد او فردی پاک و با ایمان و خالص و دلش لبریز از عشق به امام بود ایشان بسیار متواضع و فروتن بود در سلام کردن همیشه نسبت به دیگران پی شقدم بود. شهید مسئله جنگ را مسئله اصلی می‌دانست و به همین منظور حضور در جبهه‌های جنگ و جنگیدن با کفر جهانی را بر همه چیز ترجیح داد او دوبار به جبهه اعزام شد که در مرحله اول به پاسداری از آبهای نیلگون خایج فارس پرداخت و در بندر عباس زمانیکه مأموریت داشت تا از مرزهای کشور پاسداری کند بر اثر تصادف به شدت از ناحیه سر مجروح گردید و در بیمارستان بستری و تحت معالجه قرار گرفت و برای استراحت به محل مراجعت نمود اما از آنجا که روح بزرگ و علاقه به رزمندگان و همسنگران خود برای بار دوم که تنها سه ماه از ازدواجش نگذشته بود رهسپار جبهه‌های نبرد نور علیه باطل گردید و در عملیات غرور آفرین بدر شرکت کرد و دلیرانه دشمن را از مرزهای میهن اسلامی به عقب راند تا سرانجام در همین عملیات بر اثر ترکش خمپاره عراقیها در تاریخ ۲۶/۱۲/۱۳۶۳ به فیض عظمای شهادت نائل گشت و روح بلند او به ملکوت اعلی پیوست.

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد

## وصیت نامه

وصیت نامه شهید سید عبدالرسول حسینی

انا لله و انا الیه راجعون ( بدرستیکه از خدائیم و بازگشتمان به سوی اوست )

با درود بر منجی عالم بشریت ولی الله الاعظم و نائب او امام روح الله و سلام و درود بر همه شهیدان از صدر تاریخ تا کنون و سلام و درود بر شما برادران و خواهران عزیز ، این جانب بنده عاصی و گنه کار سید عبدالرسول حسینی وصیت نامه خود را شروع می کنم این جانب بنا به وظیفه اسلامی و ایمانی که داشته ام برای دومین بار عازم نبرد با کفار بعثی شده ام تا توانسته باشم با این بدن ضعیف و نحیف و جان ناقابل خدمتی به اسلام عزیز کرده باشم تا آن جا که در توان دارم می جنگم شاید خداوند یاریم کند تا دشمنی از دشمنان اسلام را نابود کرده باشم و از ناموس کشورم پاسداری کرده باشم و اگر خداوند بر من منت گذاشت و شهادت را نسپیم کرد این آرزوی دوستان خداست و باعث افتخار خود و خانواده ام است چون من به دلخواه خود به جبهه آمده و کسی مرا اجبار نکرده است . اما عاجزانه چند وصیت به ملت شهید پرور دارم از جوانان می خواهم که اسلام را یاری کنند و امام را تنها نگذارند و یار و یاور او باشند از خواهران می خواهم که حجاب اسلامی را حفظ کنند که حجاب شما بهتر از صلاح من است و اما شما ای پدر و ای مادرم مبادا در مرگ من اندوهناک شوید صبر و بردباری را پیشه کنید ابداً نگرانی به خود را ندهید . شادی کنید چون من تولدی دوباره یافتن نمی گویم گریه نکنید چون این گریه پدران و مادران جوان از دست داده است که کاخ ظلم را به لرزه می اندازد و اشک چشم شما است که سیلی می شود و ظالم را بر می کند و تو ای همسرم در مرگم نهایت صبر و بردباری را پیشه کن و گریه و زاری سر نده ، امید است که در قیامت با عروس قاسم ابن حسن محشور شوید و شما ای خواهرانم و همه ی خویشان ، در مرگم یقه چاک نکنید لباس سیاه به تن نکنید مبادا ستون پنجم را خوشحال کنید از همه دوستان و آشنایان می خواهم که به خاطر رضای خدا مرا حلال کنید .

خدا حافظ همگی شما سرباز کوچک اسلام سید عبدالرسول حسینی . ۱۹/۱۲/۱۳۶۳

ویژگیهای شهید از زبان پدر و مادر شهید

زمانیکه با پدر شهید ازدواج کردم زندگی ما بسیار ساده بود از نظر اقتصادی وضعیت ما خوب نبود ولی از آن راضی بودم زمانیکه فهمیدم که نوزدای در شکم دارم بیشتر مراقب بودم سعی می کردم که از غذایی که توسط خو و شوهرم تأمین می شد استفاده کنم دنبال غذای مناسب و سالم بودم سعی می کردم که محیط زندگی و خانه را برای خود و همسرم محیطی آرام و با نشاط بسازم ادعیه ها را زیاد گوش می دادم و ذکر و تسبیح حضرت فاطمه را بعد از نماز و در ایام فراغت بر زبان می آمردم بالاخره نه ماه صبر کردم تا نوزاد به دنیا آمد و خداوند کرامت کرد که نوزاد پسر بود او بچه ای سر حال و سالم بود در نامگذاری او با توجه به علاقه ای که پدرش و من که از سادات هستیم و علاقه خاصی به حضرت پیامبر اکرم (ص) داشتیم اسم او را عبدالرسول گذاشتیم البته زمان تولد او هم مصادف با ایام ولایت حضرت رسول یعنی ۱۳ یا ۱۴ ربیع الاول بود در دوران کودکی زمانیکه ما به نماز می ایستادیم او هم سجاده خود را در کنار ما پهن می کرد و با علاقه همراه ما خم و راست می شد ، قرآن را در کودکی آموخت از همان کودکی در مجالس عزاداری ائمه اطهار شرکت می کرد در سن شش سالگی وارد مدرسه شد علاقه او به درسی و مشق چنان بود که هیچ وقت از کسی کمک نخواست و تا زمانیکه دیپلم خود را گرفت تمام کارهای خود را شخصا انجام می داد در کارهای منزل مرتباً به ما کمک می کرد و مانند یک نفر بزرگ در کارهای کشاورزی به پدرش کمک می کرد و به خواهران و برادران کوچکتر از خود کمک می کرد تمام کارهایش با مشورت ما بود او حتی کمترین کار را هم بدون مشورت ما انجام نمی داد دوستان او افرادی خوب و متین بودند زیرا در انتخاب آنان بسیار وسواس داشت تا زمانیکه او را کاملاً نشناخته بود اقدام به دوستی با او نمی کرد . از

زمانیکه به حد بلوغ رسید نمازش ترک نشد علاقه به مسجد داشت و نمازش را همیشه به جماعت می خواند . و ما را هم تشویق به نماز جماعت در مسجد می کرد او به امام و انقلاب علاقه زیادی داشت در راهپیمائیهای قبل از انقلاب همیشه پیش قدم بود اعلامیه های امام را در مدرسه جمع آوری می کرد و به محل می آورد و آن را در بین جوان توزیع می کرد . او همیشه آرزو داشت که بتواند به مدارج بالای علمی دست یابد تا بیشتر به مردم مستضعف کمک کند زمانیکه ناملایماتی در این زمینه می شنید بسیار بر افروخته می شد اخلاق و رفتار منحصر به فردی داشت گاهی نشد که با چهره نا راحت به خانه بیاید ، تبسم خاصی بر لب داشت از کار و کشاورزی خسته نمی شد ، همچون مولایش علی (ع) کار را یک تفریح می دانست در کمک به همسایگان بسیار جدی بود به طوری کارهای برق کشی منازل همسایگان را به طور رایگان انجام می داد . در امور اجتماعی محل فعال و با سلیقه بود ، آرزو داشت روزی حکومت اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (ره) بر سراسر گیتی سایه افکند و او بتواند خدمتگزاری کوچک برای نظام باشد . او به نوراهای روضه خوانی و مراسمات عزاداری بسیار علاقه داشت و در مورد جنگ بارها می گفت چگونه ما در خانه آسوده باشیم در حالی که برادران ما در جبهه ها مشغول نبرد با دشمنان هستند و اینکه دشمن به خاک و ناموس و کشور ما حمله کرده است . در ماه مبارک رمضان مجالس روضه و قرائت قرآن در منزل برگزار می کرد . نسبت به رعایت حق الناس و بیت المال بسیار دقیق بود آرزوی او شهادت بود و بارها عنوان می کرد که ای کاش در زمان امام حسین (ع) می بودیم و در رکاب آن امام همام به شهادت می رسیدیم دوران اندک سربازی و در سیرجان گذراند تا اینکه برای تربیت معلم پذیرفته شد و از سربازی معاف گردید و چون این دوران بسیار کوتاه بود خاطره خاصی از آن به یاد نداریم ، با تأکید ما ازدواج کرد او معتقد بود که همسرش باید از خانواده ای مذهبی و نجیب باشد و رعایت حجاب را بنماید تا اینکه با دختر دائمی خود ازدواج نمود معتقد بود که مراسم جشن عروسی او باید بسیار ساده باشد و از ریخت و پاش و تار و تنبور جدا خودداری شود در مدت کوتاهی که ازدواج کرده بود با هم زندگی می کردیم ، با هم به خانواده های اقوام و بستگان سرکشی می کردیم این ازدواج در رفتار و کردارش نسبت به ما تغییری ایجاد نکرده بود حتی بیشتر از قبل با ما خوش رفتار بود .

.....

#### سوابق جبهه

او بیست سال بیشتر نداشت که رهسپار جبهه های نبرد حق علیه باطل گردید دوست نداشت یک وجب از خاک کشور عزیزش ایران اسلامی در دست اشغالگران باشد زمانی که می خواست به جبهه برود خیلی خوشحال بود او هنگام رفتن می گفت برای من دعا کنید تا خداوند شهادت را نصیبم کند و دوئست ندارم اسیر شوم اگر خداوند شهادت نصیبم کرد برای من گریه و زاری نکنید بار اول که در بندر عباس مجروح شده بود خیلی ناراحت نبود که برای مدتی نمی تواند به جبهه برود . بالاخره او به آرزوی خود رسید حمله گاه شهادت را در آغوش کشید و یک روز صبح از طریق واحد بنیاد شهید دشتستان به خانه ما آمدند و ما را مطلع کردند عبدالرسول به شهادت رسیده است با همت مردم شهرستان تشییع جنازه با شکوهی بود جمعیت خیلی زیاد بود همه ناراحت بودند و اشک می ریختند .

□□□□□

#### ویژگیهای شهید از زبان برادر و خواهران شهید

اخلاقش بسیار خوب بود از همان کودکی اهل قرآن و دعا و مسجد بود در پنج سالگی به مکتب رفت و قرآن را فرا گرفت . و قرآن روی او خیلی تأثیر گذاشته بود با قرآن مأنوس بود و بر اساس تعالیم انسان ساز قرآن به پدر و مادر و ما خیلی احترام می گذاشت با اعضای خانواده بسیار خوب بود در کارها با او مشورت می کردیم با همسرش بسیار صمیمی بود . چون پدرم در کویت کار می کرد مادرم بیشتر با او مشورت می کرد همیشه توصیه به رعایت

امور اجتماعی و فرهنگی می کرد نسبت به رعایت حجاب تأکید می کرد بارها می گفت که حجاب خواهران از خون شهدا رنگین تر است و به بزرگترها احترام بگذارید توصیه به نماز جماعت و در اول وقت در مسجد می کرد. بارها ما را دلداری می داد که اگر به شهادت رسیدم برای من گریه و زاری نکنید لباس سیا به تن نکنید بسیار متواضع و فروتن بود در مقابل دیگران بسیار فروتن بود وقتی به افراد بزرگتر می رسید به آنان احترام می گذاشت در امانتداری بسیار امین بود و اسرار دیگران را فاش نمی کرد صبور و با استقامت بود در مقابل مشکلات بردبار بود چون پدر ما در گویت کار می کرد تمام کارهای خانه را خودش انجام می داد و به همین دلیل از کودکی با مشکلات زندگی دست و پنجه نرم کرده بود و زندگی از او انسانی کامل ساخته بود در کارهایش منظم بود به موقع نمازش را به جا می آورد اهل مطالعه بود کتابهای علمی، مذهبی و سیاسی را بیشتر مطالعه می کرد. با دوستانش مهربان بود و آنان را به عنوان برادر بزرگتر خود می پنداشت نسبت به رعایت بیت المال بسیار دقیق بود وقتی عضو شورای محل بود، جنسی هایی را در بین مردم تقسیم می کرد یک روز وقتی در منزل نبود یکی از اهالی مادر آمد پیش مادر و اجناسی که متعلق به شورا بود را با اصرار برداشت و به منزل خود برد وقتی برادرم برگشت جریان را به او گفتیم بسیار ناراحت شد و گفت این اجناس متعلق به همه مرثم است و رفت اثاثیه ها را از او گرفت و به خانه برگرداند تا به صاحبان اصلی آنها که مردم فقیر بودند برساند.

او در پنج سالگی به قرآن و دعا علاقه داشت او به مدت شش ماه قرآن را تمام کرد شب عروسی او حدود نیمه های شب وقتی مادرم با صدای قرآنی بیدار می شود به دنبال صدا می رود می بیند که برادرم در نیمه شب عروسی خود مشغول تلاوت قرآن است مداح اهل بیت بود و در ماههای محرم و صفر برای مردم مداحی می کرد او عاشق واقعی ولایت بود به امام خیلی علاقه داشت از گروهکها و کسانی که خون به دل امام کردند بیزار بود از منافقین بدش می آمد و بارها با آنان به بحث و مجادله نشسته بود او از خانواده معظم شهدا سرکشی می کرد و در کارهای سخت و دشوار آنان را یاری می داد بعد از شهادت به خواب یکی از همسایگان آمده بود که برو به مادرم بگوئید که برای من گریه و زاری نکن چون من به آرزویم رسیده ام و جایم خیلی خوب است

.....

.....

شما جوانهاییکه در متن توده، در متن جامعه بودید، منت بر ما دارید، همه منت اسلام را دارند، ما منتی بر اسلام نداریم، اسلام بر ما منت دارد، قرآن بر ما منت دارد، لکن من منت شما می کشم، شما جوانهای قدرتمند، شما جوانهای با ایمان، شما جوانهای با قدم ثابت این پیروزی را تحصیل کردید □ و من امیدوارم که از این به بعد باز همه ما مجاهدت کنیم تا جمهوری اسلامی را به نحو احسن مستقر کنیم.

«امام خمینی»

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت برادر عزیزم جناب آقای سید موسی حسینی ابتدا سلام عرض می کنم پس از تقدیم عرض سلام سلامتی شما را از خداوند متعال خواهان و خواستارم و در بعد اگر جویای احوالات اینجانب سید رسول حسینی را بخواهید بحمدالله سلامت و به دعاگویی شما مشغولم و نگرانی نیست بجز مفارقت از فیض حضور مبارک شما که آن هم امید است دیدار بخیر و خوبی تازه گردد آمین یا کریم و در بعد الان من در یادگان شهید — بندر عباس هستم و می خواهند ما را نیز به جزیره ها و تنگه هرمز و حالم خوب است و من خواهش می کنم که نگران من نباشید من شنیده ام کخ مادرم خیلی ناراحت است مادر جان من هم دلم نمی خواهد از شما جدا شوم اما چون هدف الله و راه راهی است که ۱۲۴۰۰۰ هزار پیامبر برای آن مبارزه کردند راهی است که فرق علی در محراب شکافت و بدن امام حسین در روز عاشورا بخاطر قرآن تکه تکه شد و خانواده اش به اسیری رفتند و من هم از آنجا که مقلد امام بودند راه امام هم جز راه آنها راه دیگری نیست و ایشان جهاد را یک امر واجب دانسته بود بر خود واجب دانستم که به جبهه بیایم مادر جان خدا را در نظر بگیرید و به دنبال وهم و خیال نرو همان خدایی که آنجا داشتیم

اینجا هم دارم مادرم سلام فراوان می رسانم خواهرنم خدیجه ، بتول ، نرگس و مکیه سلام می رسانم عمویم سید مصطفی سلام می رسانم و پدر بزرگم سید محمد حسن و دایی هایم سید علی و سید عبدالرضا سلام فراوان می رسانم ————— و اهل منزل سلام می رسانم فتح الله دارابی و مشهدی کرم و مشهدی حسن ————— علی کرم و سید محمد حسن مهدیان و سید علی مهدیان با خانواده سلام می رسانم دیگر عرضی ندارم از دعای خیرتان ما را محروم نسازید دعا برای امام فراموش نشود . والسلام

## خاطرات

ویژگیهای شهید از زبان پدر و مادر شهید

زمانیکه با پدر شهید ازدواج کردم زندگی ما بسیار ساده بود از نظر اقتصادی وضعیت ما خوب نبود ولی از آن راضی بودم زمانیکه فهمیدم که نوزدای در شکم دارم بیشتر مراقب بودم سعی می کردم که از غذایی که توسط خود و شوهرم تأمین می شد استفاده کنم دنبال غذای مناسب و سالم بودم سعی می کردم که محیط زندگی و خانه را برای خود و همسرم محیطی آرام و با نشاط بسازم ادعیه ها را زیاد گوش می دادم و ذکر و تسبیح حضرت فاطمه را بعد از نماز و در ایام فراغت بر زبان می آمردم بالاخره نه ماه صبر کردم تا نوزاد به دنیا آمد و خداوند کرامت کرد که نوزاد پسر بود او بچه ای سر حال و سالم بود در نامگذاری او با توجه به علاقه ای که پدرش و من که از سادات هستیم و علاقه خاصی به حضرت پیامبر اکرم (ص) داشتیم اسم او را عبدالرسول گذاشتیم البته زمان تولد او هم مصادف با ایام ولایت حضرت رسول یعنی ۱۳ یا ۱۴ ربیع الاول بود در دوران کودکی زمانیکه ما به نماز می ایستادیم او هم سجاده خود را در کنار ما پهن می کرد و با علاقه همراه ما خم و راست می شد، قرآن را در کودکی آموخت از همان کودکی در مجالس عزاداری ائمه اطهار شرکت می کرد در سن شش سالگی وارد مدرسه شد علاقه او به درس و مشق چنان بود که هیچ وقت از کسی کمک نخواست و تا زمانیکه دیپلم خود را گرفت تمام کارهای خود را شخصا انجام می داد در کارهای منزل مرتباً به ما کمک می کرد و مانند یک نفر بزرگ در کارهای کشاورزی به پدرش کمک می کرد و به خواهران و برادران کوچکتر از خود کمک می کرد تمام کارهایش با مشورت ما بود او حتی کمترین کار را هم بدون مشورت ما انجام نمی داد دوستان او افرادی خوب و متین بودند زیرا در انتخاب آنان بسیار وسواس داشت تا زمانیکه او را کاملاً نشناخته بود اقدام به دوستی با او نمی کرد. از زمانیکه به حد بلوغ رسید نمازش ترک نشد علاقه به مسجد داشت و نمازش را همیشه به جماعت می خواند. و ما را هم تشویق به نماز جماعت در مسجد می کرد او به امام و انقلاب علاقه زیادی داشت در راهپیمائیهایی قبل از انقلاب همیشه پیش قدم بود اعلامیه های امام را در مدرسه جمع آوری می کرد و به محل می آورد و آن را در بین جوان توزیع می کرد. او همیشه آرزو داشت که بتواند به مدارج بالای علمی دست یابد تا بیشتر به مردم مستضعف کمک کند زمانیکه ناملایماتی در این زمینه می شنید بسیار بر افروخته می شد اخلاق و رفتار منحصر به فردی داشت گاهی نشد که با چهره نا راحت به خانه بیاید، تبسم خاصی بر لب داشت از کار و کشاورزی خسته نمی شد، همچون مولایش علی (ع) کار را یک تفریح می دانست در کمک به همسایگان بسیار جدی بود به طوری کارهای برق کشی منازل همسایگان را به طور رایگان انجام می داد. در امور اجتماعی محل فعال و با سلیقه بود، آرزو داشت روزی حکومت اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (ره) بر سراسر گیتی سایه افکند و او بتواند خدمتگزاری کوچک برای نظام باشد. او به نوراهای روضه خوانی و مراسم عزاداری بسیار علاقه داشت و در مورد جنگ بارها می گفت چگونه ما در خانه آسوده باشیم در حالی که برادران ما در جبهه ها مشغول نبرد با دشمنان هستند و اینکه دشمن به خاک و ناموس و کشور ما حمله کرده است. در ماه مبارک رمضان مجالس روضه و قرائت قرآن در منزل برگزار می کرد. نسبت به رعایت حق الناس و بیت المال بسیار دقیق بود آرزوی او شهادت بود و بارها عنوان می کرد که ای کاش در زمان امام حسین (ع) می بودیم و در رکاب آن امام همام به شهادت می رسیدیم دوران اندک سربازی و در سیرجان گذراند تا اینکه برای تربیت معلم پذیرفته شد و از سربازی معاف گردید و چون این دوران بسیار کوتاه بود خاطره خاصی از آن به یاد نداریم، با تأکید ما ازدواج کرد او معتقد بود که همسرش باید از خانواده ای مذهبی و نجیب باشد و رعایت حجاب را بنماید تا اینکه با دختر دائمی خود ازدواج نمود معتقد بود که مراسم جشن عروسی او باید بسیار ساده باشد و از ریخت و پاش و تار و تنبور جدا خودداری شود در مدت کوتاهی که ازدواج کرده بود با هم زندگی می کردیم، با هم به خانواده های اقوام و بستگان سرکشی می کردیم این ازدواج در رفتار و کردارش نسبت به ما تغییری ایجاد نکرده بود حتی بیشتر از قبل با ما خوش رفتار بود.

.....



او بیست سال بیشتر نداشت که رهسپار جبهه های نبرد حق علیه باطل گردید دوست نداشت یک وجب از خاک کشور عزیزش ایران اسلامی در دست اشغالگران باشد زمانی که می خواست به جبهه برود خیلی خوشحال بود او هنگام رفتن می گفت برای من دعا کنید تا خداوند شهادت را نصیبم کند و دوئست ندارم اسیر شوم اگر خداوند شهادت نصیبم کرد برای من گریه و زاری نکنید بار اول که در بندر عباس مجروح شده بود خیلی ناراحت نبود که برای مدتی نمی تواند به جبهه برود . بالاخره او به آرزوی خود رسید حمله گاه شهادت را در آغوش کشید و یک روز صبح از طریق واحد بنیاد شهید دشتستان به خانه ما آمدند و ما را مطلع کردند عبدالرسول به شهادت رسیده است با همت مردم شهرستان تشییع جنازه با شکوهی بود جمعیت خیلی زیاد بود همه ناراحت بودند و اشک می ریختند .

□□□□□

### ویژگیهای شهید از زبان برادر و خواهران شهید

اخلاقش بسیار خوب بود از همان کودکی اهل قرآن و دعا و مسجد بود در پنج سالگی به مکتب رفت و قرآن را فرا گرفت . و قرآن روی او خیلی تأثیر گذاشته بود با قرآن مأنوس بود و بر اساس تعالیم انسان ساز قرآن به پدر و مادر و ما خیلی احترام می گذاشت با اعضای خانواده بسیار خوب بود در کارها با او مشورت می کردیم با همسرش بسیار صمیمی بود . چون پدرم در کویت کار می کرد مادرم بیشتر با او مشورت می کرد همیشه توصیه به رعایت امور اجتماعی و فرهنگی می کرد نسبت به رعایت حجاب تأکید می کرد بارها می گفت که حجاب خواهران از خون شهدا رنگین تر است و به بزرگترها احترام بگذارید توصیه به نماز جماعت و در اول وقت در مسجد می کرد . بارها ما را دلداری می داد که اگر به شهادت رسیدم برای من گریه و زاری نکنید لباس سیا به تن نکنید بسیار متواضع و فروتن بود در مقابل دیگران بسیار فروتن بود وقتی به افراد بزرگتر می رسید به آنان احترام می گذاشت در امانتداری بسیار امین بود و اسرار دیگران را فاش نمی کرد صبور و با استقامت بود در مقابل مشکلات بردبار بود چون پدر ما در کویت کار می کرد تمام کارهای خانه را خودش انجام می داد و به همین دلیل از کودکی با مشکلات زندگی دست و پنجه نرم کرده بود و زندگی از او انسانی کامل ساخته بود در کارهایش منظم بود به موقع نمازش را به جا می آورد اهل مطالعه بود کتابهای علمی ، مذهبی و سیاسی را بیشتر مطالعه می کرد . با دوستانش مهربان بود و آنان را به عنوان برادر بزرگتر خود می پنداشت نسبت به رعایت بیت المال بسیار دقیق بود وقتی عضو شورای محل بود ، جنس هایی را در بین مردم تقسیم می کرد یک روز وقتی در منزل نبود یکی از اهالی مادر آمد پیش مادر و اجناسی که متعلق به شورا بود را با اصرار برداشت و به منزل خود برد وقتی برادرم برگشت جریان را به او گفتیم بسیار ناراحت شد و گفت این اجناس متعلق به همه مرئم است و رفت اثاثیه ها را از او گرفت و به خانه برگرداند تا به صاحبان اصلی آنها که مردم فقیر بودند برساند .

او در پنج سالگی به قرآن و دعا علاقه داشت او به مدت شش ماه قرآن را تمام کرد شب عروسی او حدود نیمه های شب وقتی مادرم با صدای قرآنی بیدار می شود به دنبال صدا می رود می بیند که برادرم در نیمه شب عروسی خود مشغول تلاوت قرآن است مداح اهل بیت بود و در ماههای محرم و صفر برای مردم مداحی می کرد او عاشق واقعی ولایت بود به امام خیلی علاقه داشت از گروهکها و کسانی که خون به دل امام کردند بیزار بود از منافقین بدش می آمد و بارها با آنان به بحث و مجادله نشسته بود او از خانواده معظم شهدا سرکشی می کرد و در کارهای سخت و دشوار آنان را یاری می داد بعد از شهادت به خواب یکی از همسایگان آمده بود که برو به مادرم بگوئید که برای من گریه و زاری نکن چون من به آرزویم رسیده ام و جایم خیلی خوب است

:.....

:.....

شما جوانهاییکه در متن توده، در متن جامعه بودید، منت بر ما دارید، همه منت اسلام را دارند، ما منتی بر اسلام نداریم، اسلام بر ما منت دارد، قرآن بر ما منت دارد، لکن من منت شما می کشم، شما جوانهای قدرتمند، شما جوانهای با ایمان، شما جوانهای با قدم ثابت این پیروزی را تحصیل کردید □ و من امیدوارم که از این به بعد باز همه ما مجاهدت کنیم تا جمهوری اسلامی را به نحو احسن مستقر کنیم.

«امام خمینی»

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت برادر عزیزم جناب آقای سید موسی حسینی ابتدا سلام عرض می کنم پس از تقدیم عرض سلام سلامتی شما را از خداوند متعال خواهان و خواستارم و در بعد اگر جویای احوالات اینجانب سید رسول حسینی را بخواهید بحمدالله سلامت و به دعاگویی شما مشغولم و نگرانی نیست بجز مفارقت از فیض حضور مبارک شما که آن هم امید است دیدار بخیر و خوبی تازه گردد آمین یا کریم و در بعد الان من در یادگان شهید — بندر عباس هستم و می خواهند ما را نیز به جزیره ها و تنگه هرمز و حالم خوب است و من خواهش می کنم که نگران من نباشید من شنیده ام کخ مادرم خیلی ناراحت است مادر جان من هم دلم نمی خواهد از شما جدا شوم اما چون هدف الله و راه راهی است که ۱۲۴۰۰۰ هزار پیامبر برای آن مبارزه کردند راهی است که فرق علی در محراب شکافت و بدن امام حسین در روز عاشورا بخاطر قرآن تکه تکه شد و خانواده اش به اسیری رفتند و من هم از آنجا که مقلد امام بودند راه امام هم جز راه آنها راه دیگری نیست و ایشان جهاد را یک امر واجب دانسته بود بر خود واجب دانستم که به جبهه بیایم مادر جان خدا را در نظر بگیرید و به دنبال وهم و خیال نرو همان خدایی که آنجا داشتم اینجا هم دارم مادرم سلام فراوان می رسانم خواهرنم خدیجه، بتول، نرگس و مکيه سلام می رسانم عمویم سید مصطفی سلام می رسانم و پدر بزرگم سید محمد حسن و دایی هایم سید علی و سید عبدالرضا سلام فراوان می رسانم ————— و اهل منزل سلام می رسانم فتح الله دارابی و مشهدی کرم و مشهدی حسن ————— علی کرم و سید محمد حسن مهدیان و سید علی مهدیان با خانواده سلام می رسانم دیگر عرضی ندارم از دعای خیرتان ما را محروم نسازید دعا برای امام فراموش نشود. والسلام



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران